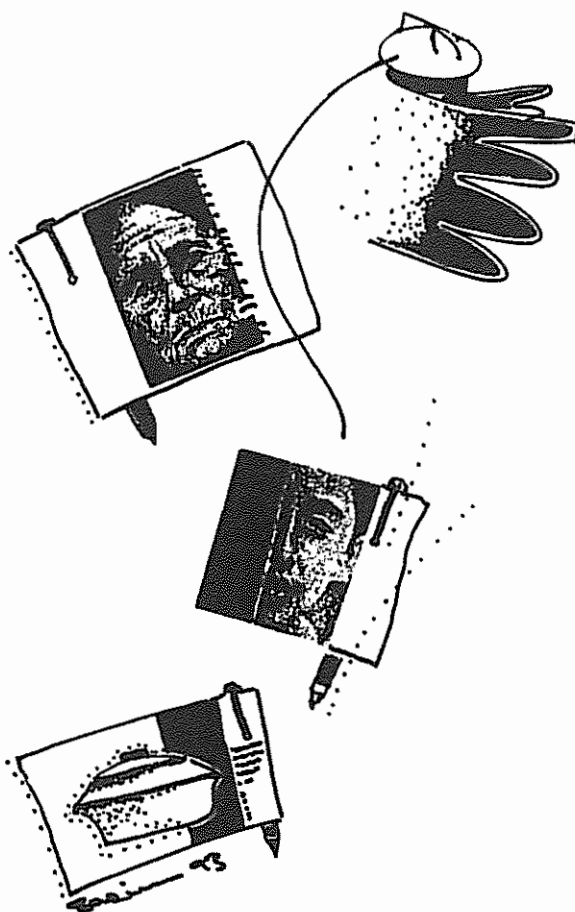


فرشته خانه

ویرجینیا ولف
ترجمه علی خزاعی فر



«ویرجینیا ولف» (۱۹۴۱-۱۸۸۲) رمان‌نویس و منتقد شهیر انگلیسی است که بیشتر به دلیل ابداعات تجریش در ساختمان رمان از چهره‌های سرشناس و صاحب نفوذ ادبیات در قرن بیستم به شمار می‌آید. ولف چندین رمان و چندین مجموعه مقاله از خود به جا گذاشته است که تاکنون سه رمان مشهور او یعنی «خانم دالوی»، «خیزابها» و «به سوی فانوس دریایی» به فارسی ترجمه شده است. هر چند ولف توانست در نوشته‌های خویش بر بسیاری از موانع که باعث می‌شد نویسنده زن نتواند صادقانه احساس خود را بیان کند، غلبه پیدا کند اما معتقد بود که: «هنوز ارواح بسیاری است که باید با آنها مبارزه کرد و تبعیضات بسیاری است که باید بر آنها غلبه کرد.»

وقتی منشی‌تان از من دعوت کرد به اینجا بیایم، گفت که انجمن شما علاقمند به کاریابی برای زنان است و نیز توصیه کرد شمه‌ای از تجارب حرفه‌ای را برایتان بازگو کنم. من خود اگر چه زنم، به حرفه‌ای اشتغال دارم. شاید پرسید چه تجارب حرفه‌ای داشته‌ام. گفتنش مشکل است. حرفه من ادبیات است. در این حرفه نسبت به سایر حرفه‌ها، زنان امکان کمتری برای کسب تجربه دارند، منظوم تجربه‌ای است که خاص زنان باشد. سالها قبل زنانی در این راه گام نهادند: فانی برنی، افرابن، هاربت مارتینو، جین آستین، جرج الیوت. زنان سرشناس بسیاری - و بیشتر از آنها زنانی ناشناس و از یادرفته - بی‌از من این راه را طی کردند و آن را برای من هموار کردند و به حرکت گامهای من نظم دادند. بدین ترتیب وقتی شروع به نوشتن کردم، با موانع عمده چندانی روبه‌رو نشدم. نویسندگی، حرفه‌ای بی‌ضرر و نام‌آور است. خوش‌خوش قلم آرامش خانواده را بر هم نمی‌زند، به اقتصاد خانواده نیز لطمه نمی‌زند زیرا با ده شلینگ و شش پنی می‌توانید آنقدر کاغذ بخرید که تمام نمایشنامه‌های شکسپیر را بنویسید - البته اگر خیال دارید اینطوری نویسندگی کنید. نویسنده به پیانو، مدل، پاریس، وین، برلین، استاد و... نیاز ندارد. دلیل اینکه زنان قبل از کسب موفقیت در سایر حرفه‌ها در حرفه نویسندگی توفیق یافته‌اند، بدون شک ارزان بودن ابزار این حرفه است.

و اما داستان زندگی، داستان ساده‌ای است. کافیت دختری را در نظر بیاورید که قلم به دست در اطاق خوابش نشسته است. تنها کاری که باید بکند این است که قلم را از چپ به راست به حرکت دریاورد - از ساعت ده تا یک بعد از نیمه شب. بعد به ذهنش خطور می‌کند کاری بکند که نه دشوار است و نه خرج چندانی دارد: چند تا از آن کاغذها را داخل پاکتی می‌گذارد، تمبری یک پنی به گوشه پاکت می‌چسباند و پاکت را داخل صندوق قرمز رنگ سر چهارراه می‌اندازد. این طوری بود که روزنامه‌نگار شدم و روز اول ماه بعد - چه روز پرشکوهی بود - پاداش خود را دریافت کردم: نامه‌ای از

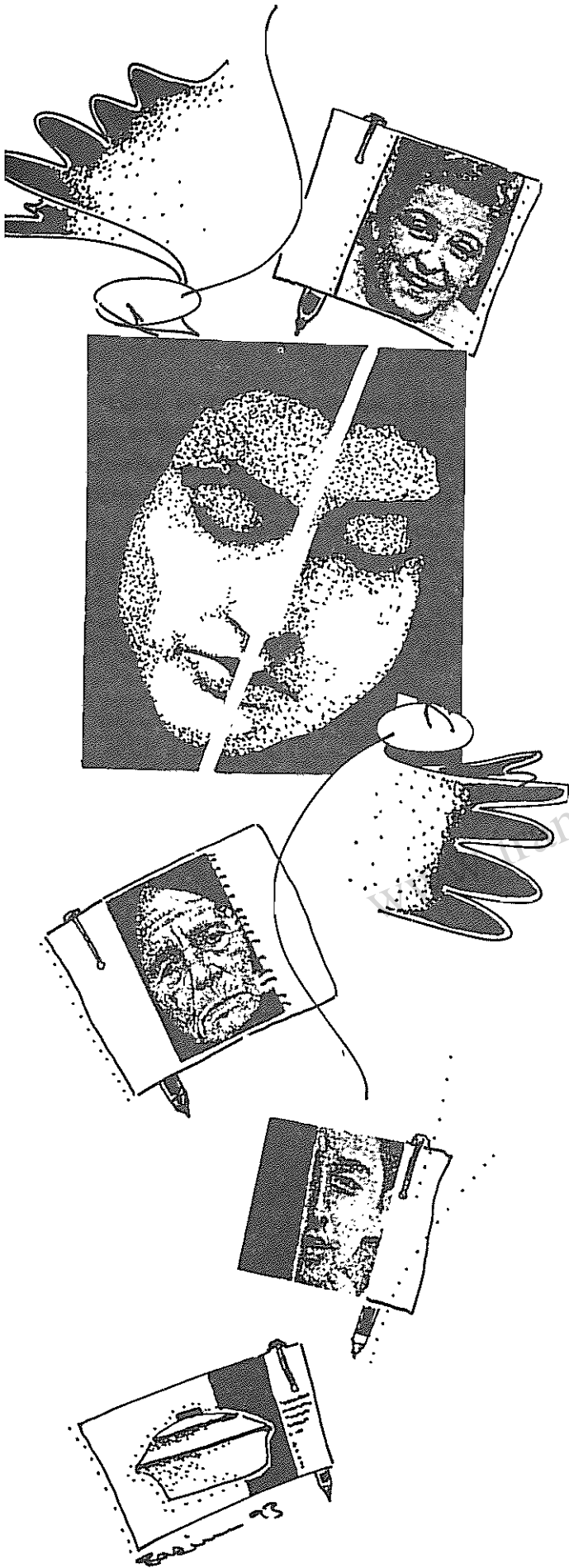
سردبیر مجله‌ای همراه با چکی به مبلغ یک پوند و ده شلینگ و شش پنی. برای اینکه بفهمید تا چه حد غیرحرفه‌ای هستم و با مشکلات و کشمکشهای زندگی حرفه‌ای بیگانم، کافیت اعتراف کنم به جای آنکه آن پول را صرف خرید نان و کره و کفش و جوراب و پرداخت اجاره‌خانه و طلب قصاب بکنم، به بازار رفته و یک گربه خریدم، گربه‌ای زیبا، گربه‌ای ایرانی که خیلی زود باعث دعوایی خاکی - خونی بین من و همسایگان شد.

از نوشتن مقاله و با درآمد آن گربه ایرانی خریدن، کاری ساده‌تر هم هست؟ البته موضوع به این سادگی هم نیست. هر مقاله الزماً درباره موضوعی است. مقاله من، که موضوع آن را هنوز به خاطر دارم، نقدی بود بر رمانی از نویسنده‌ای مشهور. وقتی به نوشتن این نقد مشغول بودم دریافتم اگر بخواهم نقد کتاب بنویسم باید با موجودی وهمی ستیز کنم. آن موجود زنی بود که چون او را بهتر شناختم، نام قهرمان شعری مشهور را بر او نهادم: فرشته خانه. او بود که هنگام نوشتن نقد، بین من و کاغذ قرار می‌گرفت. او بود که آسایش مرا بر هم می‌زد و وقتم را ضایع می‌کرد و چنان مرا عذاب می‌داد که بالاخره او را کشتم. شما که به نسلی جوانتر و شادتر تعلق دارید ممکن نیست چیزی درباره او شنیده باشید. ممکن نیست بدانید منظور من از فرشته خانه چیست. سعی. خیلی مختصر او را به شما بشناسانم. موجودی بود بسیار دلسوز، بسیار زیبا و بسیار متواضع. در کلیه هنرهای دشوار خانه‌داری سرآمد بود. هر روز فداکاری می‌کرد. اگر غذا مرغ بود، بال مرغ را می‌خورد. اگر از سوراخی باد می‌آمد، جلوی باد می‌نشست. خلاصه سرشت او چنان بود که هیچگاه به فکر خودش نبود و آرزویی در سر نداشت، بلکه همیشه ترجیح می‌داد با

افکار و آرزوهای دیگران همدردی کند. مهمتر از همه اینکه - هر چند نیازی به گفتن آن نیست - بسیار باعصمت بود. زیباترین صفت او را عصمت او می‌دانستند، از خجالت سرخ شدنش، وقارش. در آن روزها اواخر عهد ملکه ویکتوریا - هر خانه فرشته‌ای داشت. به محض اینکه شروع به نوشتن می‌کردم. در همان اولین کلمات بود که با او روبه‌رو می‌شدم.

سایهٔ بالهایش روی کاغذ می‌افتاد. صدای خش‌خش دامنش را در اطاق می‌شنیدم. قلم به دست می‌گرفتم و بی‌محابا شروع می‌کردم به نوشتن نقلی بر رمان مردی مشهور، که آرام به پشت سرم می‌خزید و نجواکنان می‌گفت: «عزیز من، تو زن جوانی هستی. کتابی را نقد می‌کنی که مردی آن را نوشته است. سعی کن درکش کنی. رئوف باش. از او تعریف کن، گولش بزن. از همهٔ هنرها و کلکهای زنانه استفاده کن. هیچوقت اجازه نده کسی بفهمد که تو از خودت فکری داری. از همه مهمتر، عصمت خود را از دست مده.» دستش را جلو می‌آورد، انگار می‌خواست قلم را هدایت کند. من با نوشتن نقد در حال انجام تنها کاری بودم که افتخار آن را تا حدی مدیون تلاش خودم می‌دانم، هر چند که در واقع باید مدیون اجداد بزرگوام باشم که ثروتی برایم به ارث گذاشتند - سالانه مبلغی حدود ۵۰۰ پوند - به طوری که دیگر مجبور نیستم برای گذران زندگی تنها به زیبایی متکی باشم. رویم را به طرف او برمی‌گرداندم و گلوش را می‌گرفتم سعی می‌کردم خفه‌اش کنم. اگر قرار بود در دادگاهی محاکمه بشوم، دلیل کشتن او را دفاع از خود اعلام می‌کردم. اگر من او را نکشته بودم، او مرا می‌کشت و قلب نوشته‌هایم را می‌درید. بی‌درنگ قلم بر کاغذ می‌نهادم، چون دریافته بودم اگر از خودت فکر نداشته باشی و نظرت را دربارهٔ حقیقت روابط انسانی، اخلاقیات و جنسیت بر زبان نیآوری نمی‌توانی حتی رمانی را نقد کنی. فرشتهٔ خانه معتقد بود زن نباید دربارهٔ این مسائل، علنی و صریح اظهار نظر کند. از نظر او کار زن افسونگری و آرام کردن مرد است؛ زن اگر می‌خواهد موفق بشود، باید - بی‌رودریاستی - دروغ بگوید. از این رو بود که هر وقت سایهٔ بالش یا پرتویی از آن هالهٔ نوری که وجودش را در برگرفته بر کاغذ می‌افتاد دوات را برمی‌داشتم و به طرفش پرتاب می‌کردم. بسیار جان سخت بود. ماهیت غیرواقعیش کمک بزرگی به او بود. کشتن یک شیخ بسیار دشوارتر از کشتن یک موجود واقعی است. وقتی فکر می‌کردم دیگر از شرش خلاص شده‌ام، دوباره به نرمی برمی‌گشت. به خود می‌بالم که بالاخره او را کشتم اما مبارزهٔ سختی بود. وقتی را که در این کار تلف کردم می‌توانستم صرف یادگیری دستور زبان یونانی بکنم یا در پی ماجرا، دور دنیا بگردم. اما تجربه‌ای واقعی کسب کردم، تجربه‌ای که همهٔ زنان نویسندهٔ آن دوره اجباراً به دست می‌آوردند. کشتن فرشتهٔ خانه جزو کار زنان نویسنده بود.

و اما ادامهٔ داستانم، فرشتهٔ مرد. با مرگ او چه باقی ماند؟ ممکن است بگویند آنچه باقی ماند، شیئی بود ساده و معمولی - زنی جوان با یک دوات در اطاق خواب. اما زن جوان، حال که خود را از دروغ رها نکرده بود، می‌توانست خودش باشد. اما «خود»ش چیست؟ منظورم این است که ماهیت زن چیست؟ به شما اطمینان می‌دهم که من نمی‌دانم. فکر نمی‌کنم شما نیز بدانید. باور نمی‌کنم هیچ زنی تا زمانی که خود را در تمامی هنرها و حرفه‌هایی که در محدودهٔ توان انسانی است منعکس نکند، بتواند پاسخ این سؤال را دریابد. راستش را بخواهید، یکی از دلایلی که به اینجا آمده‌ام دانستن پاسخ این



سؤال است. برای شما احترام قائلم، شما که می‌خواهید به کمک تجاربتان به ما نشان بدهید که زن چیست، و می‌خواهید به مدد شکستها و موفقیت‌هایتان اطلاعاتی بی‌نهایت مهم در اختیار ما بگذارید.

دربارهٔ تجارب حرفه‌ایم می‌گفتم. از اولین نقدی که نوشتم، یک پوند و ده شلینگ و شش پنی گرم آمد و با این پول یک گربهٔ ایرانی خریدم. بعد جاه‌طلبی در من راه یافت. با خود گفتم: «گربهٔ ایرانی پادشاه خوبی است، اما ارضاکنده نیست. من باید صاحب اتومبیلی بشوم.» این طوری بود که رمان‌نویس شدم. عجیب نیست؟ اگر برای مردم قصه بگویم، به تو اتومبیل می‌دهند. عجیبتر آنکه در دنیا کاری لذت‌بخش‌تر از قصه‌گویی نیست. از نوشتن نقد بر رمانهای مشهور بسیار لذت‌بخش‌تر است. بگذریم، اگر قرار باشد به توصیهٔ منشی‌تان از تجارب حرفه‌ایم در شغل رمان‌نویسی برایتان صحبت کنم، باید ماجرای عجیبی را نقل کنم که برای خود من اتفاق افتاده است. برای اینکه درک درستی از این ماجرا داشته باشید باید ابتدا حالت روحی رمان‌نویس را پیش خودتان تصور کنید. آرزوی بزرگ رمان‌نویس این است که تا حد امکان در حالت بی‌خبری به سر ببرد. امیدوارم با گفتن این حرف اسرار حرفه‌ام را بر ملا نکرده باشم. رمان‌نویس مجبور است رختی دائمی در خود ایجاد کند. دوست دارد در مدتی که به نوشتن مشغول است زندگی در نهایت آرامش و نظم جریان داشته باشد. هر روز و هر ماه چهره‌های همیشگی را ببیند، کتابهایی همیشگی را بخواند و کارهای همیشگی را انجام بدهد، به طوری که هیچ چیز، توهمی را که او در آن به سر می‌برد زایل نکند و هیچ چیز آرامش تخیل را بر هم نزند و هیچ چیز مانع او نگردد، راه جسته‌ها، جهشها و تهاجمهای موجود بسیار خجالتی و گریزنده نشود. گمان نمی‌کنم این حالت برای زن و مرد یکسان باشد. در هر حال، مرا در حالی که در خود فرو رفته‌ام و به نوشتن رمانی مشغولم، پیش خود تصور کنید. دختری را تجسم کنید که لحظه‌های متمادی، بلکه ساعتها، قلم به دست نشسته، بی‌آنکه قلم را در دوات فرو برده باشد. وقتی به این دختر می‌اندیشم، تصویر ماهیگیری در نظرم می‌آید که در کنار دریاچه‌ای عمیق در حالی که چوب ماهیگیری را رو به آب در دست گرفته در رویا فرو رفته است. تخیلات دختر افسار گسیخته، چهار گوشهٔ عالم را که در عمق وجود ناخودآگاه ما مدفون است در می‌نوردد تا آنکه آن حادثه رخ می‌دهد، حادثه‌ای که گمان می‌کنم بیشتر برای زنان پیش می‌آید تا برای مردان. چوب ماهیگیری از میان انگشتان دختر به شدت به پایین کشیده می‌شود. تخیلش از برکه‌ها، اعماق آنها و زوایای تاریکی که بزرگترین ماهیها در آنجا به خواب می‌روند در می‌گذرد تا ناگهان صدایی مهیب به گوش می‌رسد. صدای انفجار و بعد کف است و آشفتنگی. تخیل دختر به مانعی سخت برخورد کرده است. دختر از رویا بیرون می‌آید. در پریشان حالی سختی گرفتار آمده است. به زبان ساده و بی‌تصویر بگویم، دختر به چیزی اندیشیده است، به احساساتی که زنان مصلحت نیست بر زبان آورند. عقلش به او می‌گوید که مردان متحیر خواهند شد. آگاه است که مردان دربارهٔ زنی که با صداقت از احساسات خویش سخن می‌گوید چه فکر می‌کنند و این او را از دنیای ناخودآگاه خلاقه‌اش به در می‌آورد. دیگر نمی‌تواند بنویسد. رویایش به پایان می‌رسد و تخیلش از حرکت باز می‌ماند. گمان می‌کنم عموم زنان نویسنده به چنین تجربه‌ای می‌رسند. سنت‌گرایی افراطی مردان مانعی است برای زنان. هر چند مردان در این زمینه خود را به طور معتدلی کاملاً آزاد احساس

می‌کنند، بعید می‌دانم از سختگیری افراط‌آمیز خود در محکوم کردن این آزادی در زنان آگاه باشند یا اینکه بتوانند بر آن غلبه کنند.

اینها دو تجربهٔ واقعی خود من بودند، دو تا از ماجراهای زندگی حرفه‌ایم. مشکل اول - یعنی کشتن فرشتهٔ خانه را - فکر می‌کنم حل کردم. اما برای مشکل دوم، یعنی صادقانه سخن گفتن دربارهٔ تجارب شخصی‌ام، بعید می‌دانم راه‌حلی پیدا کرده باشم. شک دارم هیچ زنی نیز تاکنون این مشکل را حل کرده باشد. هنوز موانع دشواری پیش پای زنان قرار دارد. سخن گفتن دربارهٔ این موانع نیز چندان ساده نیست. در ظاهر، کاری آسانتر از نوشتن کتاب نیست. در ظاهر، هر مانعی که بر سر راه زنان قرار دارد، بر سر راه مردان نیز هست. اما واقعیت چیز دیگریست. زن هنوز با اشباح بسیاری باید دست و پنجه نرم کند و بر تعصبات بسیاری باید فایز آید. هنوز خیلی مانده است تا زمانی که زن بتواند بی‌آنکه مجبور باشد شبی را بکشد یا سنگی به سوی او پرتاب کند، با فراغت خاطر بنشیند و کتاب بنویسد. اگر در آزادترین حرفه برای زنان یعنی ادبیات - وضع بر این منوال است، در مشاغل جدیدی که شما اکنون برای اولین بار بر روی زنان می‌کشاید خدا می‌داند وضع چگونه است.

اینها سؤالاتی است که میل دارم اگر فرصتی پیش آید از شما بپرسم. اگر در نقل تجارب حرفه‌ایم اصرار داشتم به این خاطر بود که گمان می‌کنم این تجارب، هر چند به صورتهای دیگر، تجارب شما نیز هستند. درست است که لفظاً راه بر زنان باز است و هیچ چیز نمی‌تواند مانع از دکتر شدن، وکیل شدن یا کارمند شدن زنان بشود، ولی به اعتقاد من هنوز موانع و توهمات بسیاری در مسیر زنان وجود دارد. به گمان من شناخت این موانع و بحث دربارهٔ آنها اهمیت بسیار دارد زیرا تنها در این صورت است که می‌توان در رنج زنان سهیم بود و مشکلاتشان را حل کرد. اما علاوه بر این، لازم است دربارهٔ اهدافی که به خاطر آن مبارزه می‌کنیم و در راه رسیدن به آنها با چنین موانع عظیمی دست و پنجه نرم می‌کنیم بحث کنیم. نباید صحت این اهداف را بدیهی تصور کرد. باید مدام آنها را بررسی و بازنگری کنیم. برای اولین بار در تاریخ است که جمعیت کثیری از زنان که به مشاغل مختلف و متعددی اشتغال دارند در یکجا گرد هم آمده‌اند. به نظر من، این گردهم‌آیی بسیار حائز اهمیت است. شما اکنون در خانه‌هایتان اطاقهای مخصوص به خود دارید. حال آنکه در گذشته تنها مردان از این حق برخوردار بودند. شما اکنون قادرید ولو با کار و رنج بسیار، اجاره خانه بپردازید. شما اکنون پانصد پوند در سال درآمد دارید. اما با این آزادی هنوز در آغاز راهیم. اطاق دارید، اما اطاقتان چاردیواری بیش نیست. باید برای آن اثاثیه تهیه کنید. باید آن را تربین کنید. باید شریکی برای زندگی در آن اطاق پیدا کنید.

از کجا اثاثیه می‌آورید؟ چگونه می‌خواهید اطاق را تزئین کنید؟ چه کسی را، تحت چه شرایطی می‌خواهید به عنوان شریک زندگیتان برگزینید؟ اینها مهمترین سؤالاتی است که برای زنان مطرح است. برای اولین بار در تاریخ، زنان این فرصت را یافته‌اند که این سؤالات را مطرح کنند. برای اولین بار زنان قادرند خود به این سؤالات پاسخ بدهند. بسیار میل دارم در اینجا بمانم و دربارهٔ این سؤالات و جوابها با شما گفتگو کنم، اما امشب نمی‌توانم، چون وقت تمام شده و باید به صحبت خاتمه بدهم.

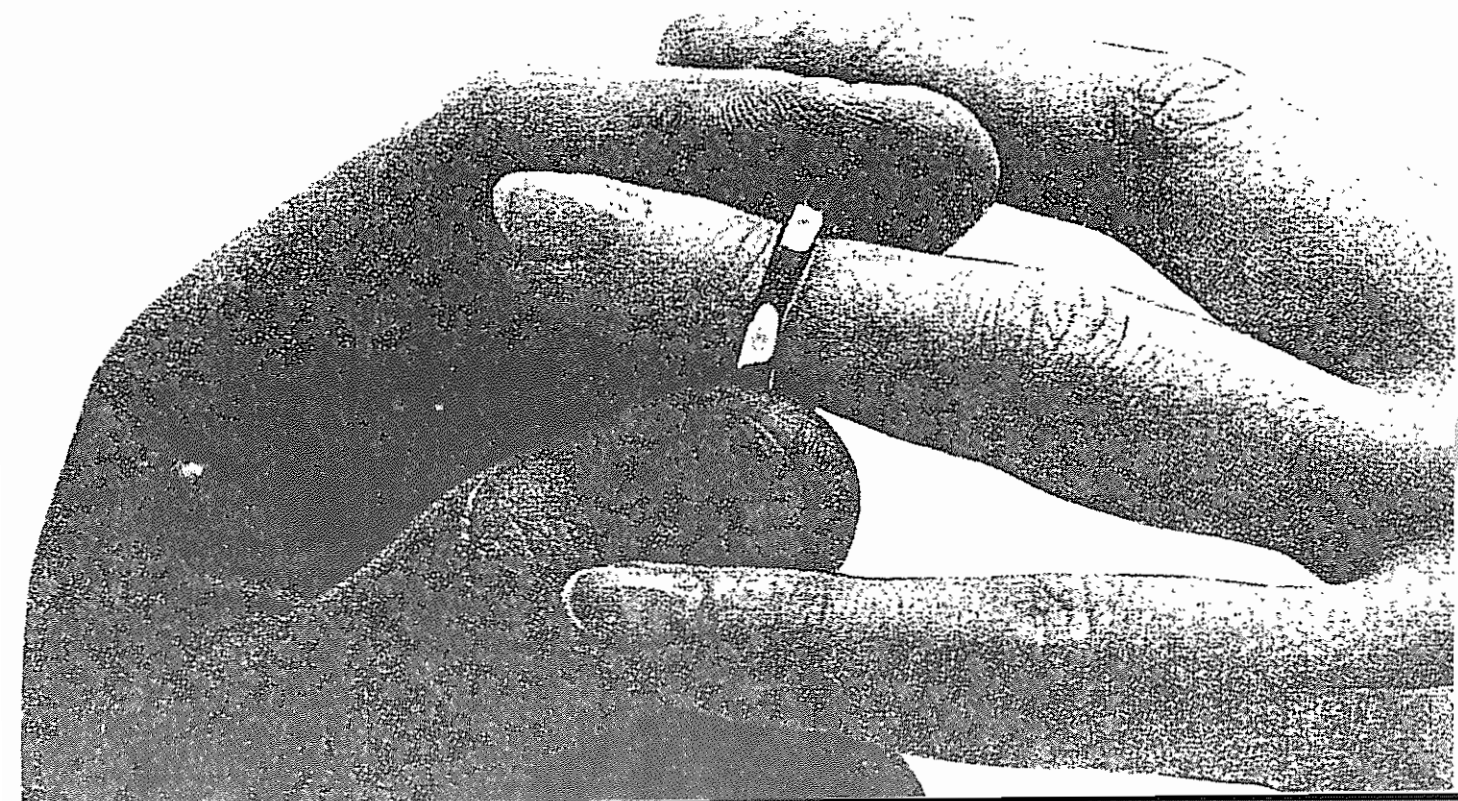
۹۹ ازدواج در کنار تولد و مرگ یکی از سه حادثه مهم زندگی آدمی است. تولد بدون اطلاع و اراده مولود اتفاق می‌افتد، مرگ هم تا حدود زیادی خارج از کنترل اوست ولی ازدواج در میان این سه، تنها حادثه‌ای است که امکان انتخاب در آن وجود دارد. انسانها می‌توانند تصمیم بگیرند که با چه کسی و چه موقع ازدواج کنند. اما این تصمیم‌گیری در خلاء صورت نمی‌گیرد بلکه در زمینه و بستری اجتماعی تحقق می‌یابد. به طوری که وقوع کوچکترین تحولی در رفتار زناشویی را - فی‌المثل وقوع تحولی در سن ازدواج - تنها با توجه به تداخل و تعامل سایر عوامل اجتماعی می‌توان تجزیه و تحلیل کرد. تحولات اقتصادی و اجتماعی بر مناسبات خانوادگی و زن و شوهری تأثیر می‌گذارند و برعکس تحولی همچون تغییر سن ازدواج نیز اثرات و پیامدهای متعدد و مهمی را هم برای فرد و هم جامعه به دنبال دارد. در شماره‌های پیشین یعنی در مباحث مربوط به تئوریهای همسرگزینی معلوم شد که چه کسی با چه کسی و چگونه ازدواج می‌کند. اینک می‌خواهیم بدانیم افراد چه موقع ازدواج می‌کنند و چرا؟ به عبارت دیگر چه عواملی در تعیین سن ازدواج جوانان مؤثرند و آثار پیامدهای مختلف این تعیین‌کنندگی کدامند؟

● آمادگی برای ازدواج:

سن از دیدگاه زیست‌شناسی، شاخص بلوغ و معرف مدت زمان ساز و کار بدن است. از دیدگاه رشد اندامی، سن نشان‌دهنده مراحل متعدد بلوغ فرد است، هر چند رشد فیزیولوژیک در بسیاری از موارد از هنجارهای تقویمی تبعیت نمی‌کند. از منظر اقتصاد، سن از آن رو اهمیت می‌یابد که نقش فرد را به عنوان مصرف‌کننده و یا مولد کالاها و خدمات و نیز جایگاه وی را به عنوان عضو مستقل و یا سربار گروه تعیین می‌کند. از دیدگاه جامعه‌شناسی، سن از آن جهت مهم است که تعیین‌کننده نقشی است که فرد در گروههای اجتماعی ایفا می‌کند. یکی از این نقشها، نقش بزرگسالی است که لازمه وقوع عمل اجتماعی ازدواج تلقی می‌شود و جامعه بر طبق تعریف فرهنگی خود، این نقش را به نوجوان اعطا می‌کند. در اکثر جوامع ابتدایی، انتقال از یک مرحله از زندگی به مرحله‌ای دیگر با تشریفات و مراسم ویژه‌ای همراه بود. هرگاه ورود به مرحله جدید، مسئولیتهای سنگینتری را بر دوش نوجوان می‌نهاد «مراسم گذر» با جدیت خاصی بر تحول در حال وقوع تأکید می‌گذاشت. شایعترین مراسم ورود به مرحله جدید، شعایر مربوط به بلوغ برای پسران نوجوان بود که در طی آن به نوجوان نقش

بزرگسالی داده می‌شد، نقشی که بقای اقتصادی و نظامی جامعه بدان وابسته بود. در آن جوامع وقتی کودک از نظر تغییرات جسمانی کامل می‌شد و توانایی تولید مثل را پیدا می‌کرد، طی مراسم خاصی به جمع بزرگسالان می‌پیوست و از او انتظار می‌رفت که همچون یک فرد بزرگسال رفتار کند. نوجوانان به راحتی به عضویت جامعه بزرگسالان در می‌آمدند و کار متناسبی می‌یافتند به طوری که به هیچ‌وجه با مشکلاتی که جوانان امروزی با آن دست به گریبانند مواجه نبودند. در واقع در این جوامع، مرحله‌ای تحت عنوان جوانی وجود نداشت. اگر در نزد اقوام ابتدایی، بلوغ فیزیکی تنها جواز ورود به دنیای بزرگسالی و تشکیل خانواده جدید محسوب می‌شد اما امروزه از لزوم رسیدن به بلوغهای دیگری نیز جهت اجراز صلاحیت و شایستگی ازدواج سخن به میان می‌آید. مطالعات و تحقیقات به عمل آمده توسط دانشمندان نشان می‌دهد که پدیده بلوغ منحصر به بلوغ فیزیکی (جنسی) نیست بلکه تلفیقی است از سایر انواع بلوغ که احراز آنها، فرد را آماده ازدواج می‌سازد. بنابراین بلوغ از پنج مؤلفه تشکیل شده است: بلوغ فیزیکی، عاطفی، ذهنی، اجتماعی و اقتصادی.

۱ - بلوغ فیزیکی (جنسی):
فرآیند بلوغ یکی از بحرانیترین دوره‌های



زندگی هر فرد است. «استانلی هال» که به پدر روانشناسی بلوغ معروف است، این مرحله را دوران طوفان و فشار می‌نامد. «روسو» دوره بلوغ را تولد مجدد می‌داند، وقتی فرد به دوره بلوغ می‌رسد مثل این است که فرد دیگری با خصوصیات بدنی و روانی متفاوتی در وی به وجود می‌آید. نوجوانی با تغییرات بیولوژیکی آغاز می‌شود. این تغییرات در دختران در سن ۱۲ تا ۱۳ سالگی و در پسران از ۱۱ تا ۱۳ سالگی بروز می‌کند. قد، وزن و به طور کلی رشد سریع جسمانی در این دوره، تحت تأثیر هورمونهای غده درون ریز، مخصوصاً غده هیپوفیز قرار دارد. ترشح هورمونهای غده هیپوفیز و سایر غده مانند غده فوق کلیوی، غده تیروئید و غده جنسی را فعال می‌کند. رشد بدنی سه تا چهار سال طول می‌کشد که اوج آن در پسران ۱۲ سالگی و در دختران ۱۲ سالگی است. طی این دوره ۱۵ تا ۲۰ سانتیمتر بر قد و ۲۰ تا ۲۵ کیلوگرم بر وزن نوجوان اضافه می‌شود. عملکرد غده جنسی نه تنها باعث تغییراتی در ظاهر جسم بلکه باعث تغییراتی در ساختمان شخصیتی و روانی نوجوان نیز می‌شود.

۱-۲ - بلوغ عاطفی:

بلوغ عاطفی مفهومی هنجاری در روانشناسی رشد است که به معنی گذر از

بیچارگی و بی‌دفاعی دوره طفولیت، خروج از سادگی کودکان و عبور از طغیان دوره نوجوانی و رسیدن به بزرگالی است. بحرانهای مختلف زندگی، فرصتی است برای محک زدن بلوغ عاطفی افراد. یک فرد بالغ در مواجهه با ناکامیها، بیشترین سعی خود را صرف فایز آمدن بر موانع و مشکلات و یا پذیرش منطقی امور اجتناب‌ناپذیر می‌کند، در حالی که برای یک فرد نابالغ، ناکامی فرصتی است برای ابراز غیظ. وی در شرایطی که خود را بریز از خشم و غضب، آزردگی و یا شکست احساس می‌کند، حملات کور خود را متوجه نزدیکترین هدف در دسترس کرده و آنها را مقصر می‌داند و یا برعکس با خلوت‌گزینی و دل‌سوزاندن به حال خویشتن، سعی می‌کند از مسئله و مشکل پیش آمده فرار کند.

شخص بالغ قادر به ایجاد و حفظ روابط و مناسبات شخصی با دیگران است. کودکان فاقد این تواناییند. آنها به هر کسی که نیازهایشان را برآورده سازد متکی می‌شوند بدون اینکه قادر به انجام خدمت متقابلی باشند. از طرف دیگر نوجوانان بسیار مشتاقند که در روابط خود با دیگران، استقلالشان را حفظ کنند در حالی که بلوغ عاطفی متضمن دانستن عاطفی است. چیزی که هم کودکان و هم نوجوانان فاقد آنند. ویژگی دیگر بلوغ عاطفی توانایی درک

احساس دیگران یا همدلی است. افراد نابالغ آنچنان غرق در نیازهای خود هستند که نمی‌توانند بفهمند دیگران چه احساسی دارند. بچه‌ها موجوداتی خود محورند و سالها طول می‌کشد تا یاد بگیرند که احساس دیگران را نیز به رسمیت بشناسند. فراتر از به رسمیت شناختن نیازهای دیگران، پذیرش مسئولیت برآوردن آن نیازهاست. شخص نابالغ شاید بتواند برای لحظاتی کوتاه و گذرا دگر دوست باشد اما وی همیشه از قبول تعهدات بلند مدتی که سخل و مزاحم علایق متلون و متغیرش باشد گریزان است. ازدواج و تشکیل خانواده، به معنی پذیرش این مسئولیت مادام‌العمر و قبول تأمین نیازهای شریک زندگی است.

بلوغ عاطفی برای موفقیت در همه مناسبات و روابط انسانی، امری لازم و ضروری است اما ازدواج در این میان بیشترین نیاز را به این بلوغ دارد. خانواده امروزی بیش از گذشته بر قابلیتها و استعدادهای عاطفی - روانی زوجین متکی است. موفقیت زناشویی در خانواده‌های گذشته کمتر متکی بر شخصیت طرفین ازدواج بود ولی امروزه ازدواج دیگر یک ضرورت اقتصادی نیست. موفقیت در ازدواج منوط به توانایی هر یک از زوجین در وقف کردن وجود خود برای دیگری است.

افراد در چه سنی ازدواج می‌کنند؟

محمود شهابی

تحوالات ساختاری ایران در چند دهه اخیر، سبب شده تا بین بلوغ اقتصادی مردان از یک طرف و بلوغ جنسی و عاطفی آنها از طرف دیگر نوعی ناهمزمانی پدید آید.

➤ به نظر می‌رسد احتمال از هم پاشیدن ازدواج‌های زمان جنگ بیش از ازدواج‌های قبل یا بعد از جنگ است. طبق مطالعات جامعه‌شناختی در بسیاری کشورها بین افزایش بی‌وفاییها و خیانت‌های زناشویی و افزایش طلاق از یک سو و پایین بودن سن ازدواج از سوی دیگر همبستگی وجود دارد.

۳-۱- بلوغ ذهنی:

روانشناسان معتقدند که ذهن انسان تا قبل از ۱۵ سالگی به بلوغ خود نمی‌رسد. به زعم آنها بلوغ ذهنی از چند مؤلفه تشکیل شده است:

- ۱- مشاهده اشیا و پی بردن به روابط بین آنها
- ۲- قدرت حافظه
- ۳- قدرت تخیل (توانایی فرض و استنتاج)
- ۴- قدرت استنباط و قیاس
- ۵- قدرت تمرکز و توجه

شکی نیست که کودکان حدی از قابلیت‌های فوق‌الذکر را واجدند اما فرد بالغ همه این قابلیت‌ها را به طور کاملتر و موزونتری دارد. البته در مواردی ممکن است رشد ذهنی با سن تقویمی و سن فیزیکی انطباق نداشته باشد بدین معنی که فردی ممکن است به لحاظ سن تقویمی بزرگسال محسوب شود و به لحاظ سن فیزیکی دارای تمامی مشخصات فیزیکی بلوغ باشد اما جهازات عقلی و بهره هوشی وی بسیار پایین و در حد یک کودک باشد روان‌شناسان به چنین وضعیتی «عقب‌ماندگی ذهنی» می‌گویند. ورود به عرصه ازدواج، ذهنیتی پخته و بالغ را می‌طلبد. مشکلات و موانعی را که در جامعه مدرن و پیچیده امروزی بر سر راه حیات خانوادگی قرار می‌گیرد جز با ذهنی پخته و بالغ نمی‌توان از میان برداشت.

۴-۱- بلوغ اجتماعی:

بلوغ اجتماعی بدین معنی است که فرد بتواند با اتکا به خود و بدون استمداد از دیگران از عهده انجام کارهای خود در موقعیت‌ها و وضعیت‌های اجتماعی برآید. به طوری که وی احتیاجی نداشته باشد به اینکه مثلاً کسی او را اول صبح برای رفتن به سر کار به زور از خواب بیدار کند یا حمام کردن را به وی یادآور شود یا تمیز کردن لباس، به جای آوردن عبادات شخصی و بسیاری از مسئولیت‌های دیگر را به وی تذکر دهد. نوجوان باید یاد بگیرد که چه موقع، چگونه و چند ساعت از شبانه روز را به کار و استراحت اختصاص دهد. وی باید بتواند

● سن ازدواج

تا بدین‌جا از آمادگی‌های لازم جهت ازدواج و تشکیل خانواده سخن گفتیم. حال این سؤال مطرح می‌شود که بهترین و مناسبترین سن برای ازدواج زنان و مردان چه سنی است؟ از مرور بحث‌های سابق الذکر در خصوص انواع بلوغ، این نکته کاملاً روشن می‌شود که هیچ سن تقویمی تثبیت شده‌ای را نمی‌توان به عنوان مناسبترین سن برای ازدواج معرفی نمود. اما اگر تمامی جنبه‌های بلوغ را مد نظر داشته باشیم شاید بتوان گفت شمار کسانی که در سنین کمتر از ۲۰ سالگی از بلوغ کافی و همه جانبه‌ای جهت ازدواج برخوردار می‌شوند بسیار کم است.

قانون مدنی ایران (مصوب قبل از انقلاب) سن ازدواج را برای زنان ۱۵ سال تمام و برای مردان ۱۸ سال کامل تعیین کرده بود و جز در موارد استثنایی (رجوع شود به ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی سابق) ازدواج در سنین پایینتر ممنوع بود. البته بین قانون و واقعیت (عرف) فاصله‌هایی هم وجود داشت. متن قانون در تمامی نقاط کشور دقیقاً رعایت نمی‌شود به طوری که ازدواج زودرس به دلیل فقدان منع شرعی و عرفی در جوامع ایلی و روستایی و گاه شهرهای کوچک ایران مکرر به چشم می‌خورد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، سن بلوغ (سن قانونی ازدواج) برای زن و مرد به ترتیب نه و ۱۵ سال قمری تعیین گردید.

در بسیاری از جوامع، از گذشته‌های دور تا به حال، معمولاً در کنار هنجار سنی ازدواج، انحراف از هنجار نیز مشاهده شده است به طوری که سه نوع ازدواج از نظر زمانی قابل تشخیص بوده‌اند:

ازدواج پیش از بلوغ (کودک همسری)

ازدواج زودرس

ازدواج دیررس

۱- ازدواج پیش از بلوغ (کودک همسری):

در گذشته نسبتاً دور دختران را بلافاصله پس از اولین قاعدگی به خانه شوهر

میل خود به تغذیه را برآورده سازد. خودش شخصاً پوشاک خود را انتخاب و خریداری کند. به نظافت شخصی و مسایل بهداشتیش رسیدگی کند. پولهای خود را بودجه‌بندی و هزینه کند. در تجمعات اجتماعی به عنوان مهمان یا میزبان بتواند نقش خود را ایفا کند. با اعتماد به نفس، به تنهایی مسافرت کند. آداب اجتماعی را در برخورد با دیگران و در کلیه اشکال ارتباطات انسانی رعایت کند. در این مرحله، فرد با اشتغال به کار و فعالیت‌های اجتماعی دیگر در صدد اثبات استقلال و هویت خود برمی‌آید. بنابراین «خودگردانی کارآمد» در همه مسائل اجتماعی نشانه بلوغ اجتماعی و تضمین کننده موفقیت در ازدواج است.

۵-۱- بلوغ اقتصادی:

بلوغ‌های فیزیکی، ذهنی، عاطفی و اجتماعی جزو آمادگی‌های شخصی برای ازدواج می‌باشند اما بلوغ اقتصادی تحت تأثیر مقتضیات محیطی و خارجی است و در شرایط اقتصادی فعلی جامعه ما، توجه بیشتری را به سوی خود جلب کرده است. در موقع ازدواج سؤالات زیادی در خصوص جنبه‌های اقتصادی زندگی مشترک مطرح می‌شود از جمله: آیا میزان درآمد مرد برای تأمین مخارج زندگی زن و فرزند کنایت می‌کند؟ اگر نه، از چه راه‌هایی این کمبود جبران می‌شود؟ آیا لازم است که زن نیز جهت تأمین قسمتی از درآمد خانواده در خارج از منزل مشغول به کار شود؟ آیا زن و شوهر مایلند از والدین و بستگان خود کمک‌های مالی دریافت کنند؟ آیا شغل شوهر با دوام و با ثبات است؟ توانایی وی در مالکیت منزل مسکونی (یا اجاره یک آپارتمان مسکونی) تا چه حد است؟ آیا پول کافی برای شروع زندگی مشترک و هزینه‌ها و مخارج اولیه ازدواج را در اختیار دارد یا خیر؟

بلوغ اقتصادی آنگاه حاصل می‌شود که فرد توانایی آن را داشته باشد که بدون کمک دیگران، از عهده تأمین معاش خود و زن و فرزندش برآید.

➤ بلوغ عاطفی برای موفقیت در همهٔ مناسبات و روابط انسانی امری ضروری است اما ازدواج بیشترین نیاز را به این بلوغ دارد.



دیرماندهٔ تجربه اندوخته ترجیح می‌داده است. سن کم، شاخص عفت و مایهٔ اطمینان از بابت پاک‌ی، سادگی و بکارت تلقی می‌شده است. به علاوه وجود خانوادهٔ پدر سری و حمایت آن از خانواده‌های زن و شوهری موجب می‌شد بلوغ اقتصادی مردان جلو افتاده و به راحتی در سنین پایین ازدواج کنند. همین‌طور وجود سیستم پدر مکانی (انتقال عروس به خانهٔ پدرشوهر) اقتضا می‌کرد که عروس خانواده به عنوان شاگردی حرف شنو و مطیع در خدمت مادرشوهر قرار گیرد، پس لازم می‌آید که سن عروس آن‌قدر کم باشد که به راحتی در خانواده و محیط جدید جامعه‌پذیر گردد. به علاوه میل و نیاز به داشتن فرزندان کثیر در یک اقتصاد «کاربر»، زنی جوان، سالم و کم سن و سال و بارور را می‌طلبد به طوری که دوران

شادابی مردان سالخورده می‌دانسته است.

۲-۲ - ازدواج زودرس:

عمومیت ازدواج پیش رس بیشتر خاص جوامع مبتنی بر اقتصاد کشاورزی و پیشه‌وری است. در چنین جوامعی اکثر زناشویها در سالهایی انجام می‌گیرد که کمتر میل واقعی به ازدواج در پسر و دختر بیدار شده است. دختران و پسران غالباً همدیگر را ندیده و تنها با صلاحدید بزرگترها فردی به همسری دیگری درمی‌آمد. وادار کردن فرزندان به ازدواج زودرس شایعترین الگوی ساختاری برای تضمین کنترل نظام خویشاوندی بر یک مبادلهٔ اجتماعی به نام ازدواج است. در گذشته بیشتر زناشویها در ایران (به ویژه در مورد دختران) دارای چنین مشخصه‌ای بوده است. عرف جامعهٔ دختر نورسته و چشم و گوش بسته را بر دختر

می‌فرستادند. در مواردی حتی والدین منتظر وقوع این حادثهٔ بیولوژیک هم نمی‌شدند و دخترانشان را قبل از بلوغ به خانهٔ بخت روانه می‌کردند تا در خانهٔ شوهر و تحت نظر مادرشوهر (و به طور کلی تحت نظارت طایفهٔ داماد) تربیت شود و با رسیدن به سن بلوغ، نقشهای جنسی و زناشویی را بر عهده گیرد.

به نوشتهٔ «بهمین یگی» در تحقیقی تحت عنوان «عرف و عادت در عشایر فارس» (۱۳۲۴)، در ایلات بویراحمدی و ممسنی و نزد ده نشینانی که در مسیر این ایلات قرار گرفته بودند، غالباً دختران هشت - نه ساله و گاه کوچکتر را به عقد زناشویی مردان پیر یا جوان درمی‌آوردند و حتی در همان کودکی به خانهٔ شوی می‌بردند. در ایران، عرف همواره برای ازدواج با دختران کم سن، نیکوییهای قابل بوده و آن را مایهٔ تجدید

باروری طولانی باشد. در این گونه ازدواجها مسائل جنسی و جذابیتهای جسمانی اهمیت بیشتری دارند تا سازگاریهای شخصیتی. علاوه بر اینها گاه فقر پدر یا حرص و طمع وی موجب آن می‌شده است که دختر خیلی زود به خانه شوهر فرستاده شود و یا در حقیقت فروخته شود. گاهی اوقات نیز خود دخترها از اینکه با ازدواج زودرس از قید فشارها و سخت‌گیریهای والدین و یا از فقر اقتصادی خانواده پدری رهایی می‌یابند، از این امر استقبال می‌کردند. گاهی نیز ملاحظات سیاسی و اجتماعی ایجاب می‌کرد که خانواده‌ها، فرزندان خود را در کودکی با هم نامزد کنند و حتی به زندگی زناشویی درآورند. تحت تأثیر این عوامل، ازدواج در سنین پایین در مورد دختران در ایران رایج شد.

علاوه بر عوامل فوق‌الذکر، عوامل کلان و فراگیرتری نیز در پایین آوردن سن ازدواج در دوران جدید مؤثرند: از جمله وفور اقتصادی و جنگ.

هجوم هزاران نفر از مردان در سن ازدواج به صحنه‌های نبرد با دشمن، این احساس را در زنان هم نسل آنها ایجاد می‌کند که مسکن است این روندگان دیگر بر نگردند و یا حداقل دیر برگردند. تغییر نسبت جنسی در آلمان بعد از جنگ جهانی دوم موجب طرفداری از تز چند زنی به عنوان یک راه حل ممکن مطرح شد. اما از آنجا که این راه حل رسا پذیرفته نشد، زنانی که از ازدواج محروم ماندند فقط توانستند به روابط غیررسمی روی آورند. «پینارد، (۱۹۶۶) در مطالعه نوسانات نرخ ازدواج در آمریکا دریافت که جنگهای اول و دوم جهانی مشمول افزایش ازدواجها بوده‌اند. اما وی در هر دو جنگ متوجه دو نقطه اوج در نرخ ازدواجها شد. یکی در ابتدای جنگ یعنی قبل از ورود به خدمت نظام وظیفه و دیگر در پایان جنگ یعنی زمانی که مردان خدمت نرفته و بازگشتگان از جنگ برای جبران زمان از دست رفته با شتاب به سوی ازدواج همجوره می‌آوردند. در هر دو حالت محدودیت زمانی به افراد اجبار نمی‌دهد که یک همسرگزینی سنجیده و خردمندانه داشته باشند. بنابراین به نظر می‌رسد احتمال از هم پاشیدن ازدواجهای زمان حکم پیش از ازدواجهای قبل یا بعد از جنگ است. در پایان هر دو جنگ جهانی، نرخ طلاق در جامعه آمریکا به اوج خود رسیده که البته بخشی از آنها ناشی از انباشت و تراکم

طلاقهای به تعویق افتاده زمان جنگ بود.

آثار و پیامدهای ازدواج زودرس:

سن عروس در اولین زایمان به لحاظ پزشکی از اهمیت خاصی برخوردار است. احتمال ابتلا به سرطان دهانه رحم در عروسهای جوانتر بسیار بیشتر از عروسهای مسنتر می‌باشد. به علاوه به دلیل طولانی شدن دوران باروری زنان (از ۱۵ تا ۴۵ سالگی) نرخ مولید به شدت افزایش می‌یابد، به ویژه در جوامعی که روشهای جلوگیری از حاملگی ناشناخته و یا مضر بودند و سقط جنین نیز به دلایل قانونی و مذهبی (مگر در موارد خاص) غیرمجاز است. به علاوه مطالعات جامعه‌شناختی به عمل آمده در بسیاری از کشورها نشان می‌دهند که بین افزایش بی‌وفاییها و خیانتهای زناشویی (و در نتیجه اختلافات زناشویی و افزایش طلاق) از یک طرف و پایین بودن سن ازدواج از طرف دیگر یک همبستگی وجود دارد.

یکی دیگر از پیامدهای ازدواج زودرس دختران، سد کردن راه ازدواج مجدد زنان بیوه با مردان بیوه است. وجود گروههای سنی جوان و آماده ازدواج شانس بیوه‌ها را برای ازدواج مجدد کاهش می‌دهد. با این اوصاف در جوامعی که در آن اخلاق جنسی تبعیض‌گرا حاکم است، ازدواج زودرس به نفع دختران خواهد بود.

۲-۳- ازدواج دیر رس :

این گونه ازدواجها عمدتاً مختص جوامع شهری مدرن واقع در مراحل اولیه صنعتی شدن است. اگر ازدواج زودرس بیشتر جامعه زنان را در برمی‌گرفت ازدواج دیررس عمدتاً در مورد مردان شهرنشین صادق است که البته بر زنان هم تأثیر

می‌گذارد و سن ازدواج آنها را نیز بالا می‌برد.

بر طبق پژوهشی، سن متوسط زناشویی برای دختران تهرانی در سال ۱۳۰۹ حدود ۱۳ سال و برای پسران نزدیک به ۱۷ سال بوده است. در سال ۱۳۳۹ این ارقام به ترتیب به ۱۸ و ۲۲ سال افزایش یافته است. براساس آمار زناشویی فروردین ۱۳۴۱ حد متوسط ازدواج برای مردان تهرانی بین ۲۳ - ۲۶ سال و برای زنان تهرانی ۱۶ - ۱۸ سال بوده است. آمار زناشویی شهر تهران در سال ۱۳۶۱ نشان می‌دهد که در این سال از میان ۴۵۲۱۰ نفر مرد ۳۱/۸ درصد بین ۲۳ تا ۲۶ سالگی، ۲۸/۳ درصد بین ۱۸ تا ۲۳ سالگی و بالاخره ۱۸/۶ درصد نیز بین ۳۱ تا ۳۵ سالگی ازدواج کرده‌اند. براساس همین آمار از میان ۲۸۶۵۷ نفر زن ۳۳/۸ درصد بین ۱۹ تا ۲۲ سالگی، ۲۳/۴ درصد بین ۱۶ تا ۱۸ سالگی و ۱۵/۹ درصد بین ۲۳ تا ۲۶ سالگی ازدواج کرده‌اند.

روند صعودی سن متوسط ازدواج در ایران و به خصوص در شهرهای بزرگی همچون تهران، در حالی صورت می‌گیرد که در کشورهای پیشرفته صنعتی، سن ازدواج قوس نزولی خود را می‌پیماید. در سال ۱۸۷۰ سن متوسط ازدواج در آمریکا برای مردان ۲۶ و برای زنان ۲۲ سال بوده است. در سال ۱۹۴۰ این ارقام به ترتیب به ۲۴/۳ و ۲۱/۵ سال تنزل یافته است و در سال ۱۹۷۱ نیز به ترتیب به ۲۳/۱ و ۲۰/۹ سال کاهش یافته است.

بالا رفتن سن ازدواج در ایران به عنوان یک مسئله اجتماعی نتیجه تحولات ساختاری این کشور در چند دهه اخیر است. این تحولات ساختاری موجب شده‌اند تا بین بلوغ اقتصادی مردان از یک طرف و بلوغ



جنسی و عاطفی آنها از طرف دیگر یک نوع ناهمزمانی پدید آید. برخی از عوامل موثر در بالا رفتن سن ازدواج عبارتند از:

- گسترش نهادهای جدید تعلیم و تربیت
- حرفه‌ای جوانان را طولانی کرده است.

لزوم انجام خدمت سربازی برای مردان

- بیکاری و دشواری تأمین معاش
- میل به ادامه تحصیلات دانشگاهی
- تبدیل خانواده‌های گسترده به خانواده‌های هسته‌ای و محدود شدن کارکردهای خانواده و نظام خویشاوندی از جمله کارکرد حمایتی و همسرگزینی برای فرزندان

- تغییر در ارزشها، هنجارها و اهداف زناشویی.

انجام تحصیلات ابتدایی تا دبیرستان ۱۲ سال به طول می‌انجامد و درست پس از اتمام تحصیلات متوسطه، دوران خدمت دو ساله سربازی شروع می‌شود. این امر تاریخ جستجوی کار و کسب درآمد لازم جهت فراهم آوردن لوازم ازدواج و تشکیل خانواده را به تأخیر می‌اندازد. پس از اتمام دوران سربازی، در صورتی که جوان کار مناسب و نسبتاً پردرآمدی پیدا کند، مدت‌ها باید کار کند تا بتواند از عهده تأمین هزینه‌های ازدواج (هزینه‌های مربوط به شروع ازدواج، تهیه مسکن و...) برآید و در صورتی که وی وارد دانشگاه شود در واقع تاریخ ورود به بازار کار خود را حداقل به مدت چهار سال عقب انداخته است. تأخیر در سن ازدواج از جمله در مورد دانشجویان دانشگاهها صادق است. چرا که تکمیل تحصیلات دانشگاهی چه در حد لیسانس و چه بالاتر و ورود به بازار کار و کسب درآمد سالها به طول می‌انجامد و این امر برای دانشجویانی که شانس ازدواجشان به موقتیتهای شفلی و تحصیلی فردیشان وابسته است و نه به ثروت موروثی و اعطایی، به معنی به تعویق انداختن ازدواج است.

یک عامل فردی و شخصیتی نیز ممکن است موجب به تعویق افتادن ازدواجها شود و آن نظام خویشاوندی است. اگر روابط والدین و فرزند آقدر صمیمانه باشد که تمامی نیازهای عاطفی فرزند کاملاً ارضا شود، فرزند خیلی دیرتر به فکر ازدواج و تشکیل خانواده می‌افتد. بنابراین روابط عاطفی مفرط بین والدین و فرزندان می‌تواند به صورت مانعی بر سر راه شکل‌گیری خانواده‌های جدید

عمل کند. در بسیاری از جوامع، والدین فقیر و تهیدست به کمکهای اقتصادی فرزندانشان وابسته‌اند. همین امر موجب می‌شود که در ازدواجهای ترتیب یافته، والدین در پیشقدم شدن در امر یافتن همسر برای فرزند محبوب و دردانه‌شان تعلل کرده، امروز و فردا کنند. در نظامات همسرگزینی خود انتخابی نیز فرزند، به ویژه فرزند ارشد خانواده، بین وفاداری و احساس مسئولیت نسبت به خانواده‌ی خاص‌تر خود و خانواده‌ی راهپایش دچار تردید می‌گردد و تا مدت‌ها این تردید پا برچا باقی می‌ماند.

وابستگی والدین به فرزند، زمانی تشدید می‌شود که زندگی زناشویی والدین به نحوی از هم پاشیده شود؛ چه به خاطر مرگ یکی از والدین و چه بر اثر متارکه و طلاق. در چنین وضعیتی فرزند در واقع جانشینی می‌شود برای شریک زندگی از دست رفته و از آنجایی که اغلب خانواده‌های از هم پاشیده متشکل از مادر و فرزندان هستند و از آنجایی که زنان به لحاظ عاطفی وابستگی بیشتری به فرزندان‌شان دارند لذا مشکل مذکور بیشتر به هنگام فقدان شوهر تشدید می‌شود تا به هنگام فقدان زن. هر چند پیوندهای عاطفی بین مادر و دختر معمولاً قویتر از پیوند بین مادر و پسر است اما فقدان مرد خانواده، اهمیت فرزند مذکر را به عنوان جایگزینی برای شوهر، جهت تأمین نیازهای اقتصادی و عاطفی افزایش می‌دهد. بنابراین آخرین پسر یک بویه، کاندیدای احتمالی است برای تجربه‌ی یکی «تجرد دایمی».

آثار و پیامدهای ازدواج معوق:

الف - اهمیت پزشکی تأخیر در سن ازدواج دختران: دخترانی که در ۳۰ سالگی به بعد (و به تعبیری ۲۷ سالگی به بعد) ازدواج می‌کنند در معرض انواع خطرات و تهدیدات قرار دارند. برخی از این خطرات عبارتند از: وضع حمل پر درد و طولانیتر، افزایش احتمال مرگ و میر مادر و نوزاد قبل از زایمان، افزایش احتمال زاییدن کودکان منگولی و مبتلا به اختلالات کروموزومی، دوقلو زاییدن. البته هرچه از زایمان اول به سمت زایمانهای بعدی حرکت کنیم احتمال خطرات فوق‌الذکر چند برابر می‌شود. همچنین احتمال ابتلاء به سرطان کولون نیز با بالا رفتن سن دختران مجرد افزایش می‌یابد.

ب - آثار اجتماعی تأخیر در سن ازدواج دختران و پسران:

یکی از پیامدهای قابل توجه ازدواج معوق، کوتاهتر شدن دوره باروری زنان است. به جای اینکه زن از ۱۵ یا ۲۰ سالگی تا حدود ۴۵ سالگی مرتباً حامله شود، بارداری او از سن ۲۵ یا ۲۶ سالگی آغاز می‌شود و حداقل سه زایمان از تعداد کل زایمانها کاسته می‌شود. البته این کارکرد تا موقعی می‌تواند مورد توجه واقع شود که روشهای کنترل موالید توسط گروههای سنی بارور ناشناخته و غیرقابل پذیرش باشند در غیراین صورت استفاده از وسایل جلوگیری از حاملگی حتی می‌تواند سن ازدواج را نیز پایین آورد.

به علاوه تأخیر در سن ازدواج مردان موجب افزایش فاصله سنی بین زوجین در موقع ازدواج می‌شود. مردانی که با تأخیر ازدواج می‌کنند معمولاً دختران بسیار جوانتر از خودشان را به همسری برمی‌گزینند، در حالی که مردانی که زودتر ازدواج می‌کنند همسرانی نزدیکتر به سن خود را انتخاب می‌کنند.

یکی دیگر از آثار ازدواج معوق، افزایش فاصله زمانی بین بلوغ فیزیکی (جنسی) و بلوغ اقتصادی است که این خود می‌تواند دو نتیجه را به دنبال داشته باشد: خویشنداری و «رهبانیت موقت» و احتمالاً تحمل محرومیتها، ناکامیها و عقده‌های جنسی و دیرگر افزایش بیماریها، انحرافات و بزهکاریهایی جنسی است به دلیل تضعیف تابوهای اجتماعی در خصوص روابط جنسی خارج از محدوده زناشویی.

در جوامع غربی تأخیر در سن ازدواج با عامل دیگری در ارتباط است و آن سهولت و رواج روابط خارج از دایره زناشویی است، به طوری که افراد برای پذیرش مسئولیتهای ناشی از ازدواج، چندان ضرورتی نمی‌بینند. در این جوامع جستجوی راه حلی برای مشکل ازدواج معوق، خود باعث به وجود آوردن مسئله دیگری شده است و آن تهدید نهاد خانواده و تضعیف ارزشهای اخلاقی است.

یادداشتها:

- 1- Rite of passage
- 2- Physical maturity
- 3- Emotional maturity
- 4- Empathy
- 5- Mental maturity
- 6- Social maturity
- 7- Economic maturity
- 8- Premature marriage
- 9- Early marriage
- 10- Delayed marriage

نگاهی به آثار نقاشی

«ایران دژودی»

- نگارخانه سپهری

- ۱۶ و ۱۷ اردیبهشت ۷۲

● سیامک انشار

تاکنون روی پهنهٔ بره، خیلی چیزها آفریده شده و احساسات بسیاری گل داده است، اما «دژودی» از فضای بوم، توقع بیشتری دارد و می‌خواهد هر آنچه را در دل دارد، روی آن تصویر کند و می‌کند. از این رو، تابلو نمی‌کشد، معماری می‌کند، و در اوج زیبایی و هنر، شهری می‌آفریند که غالباً بیننده آن را از دور دست می‌نگرد اما تمام آنچه را که در تک‌تک خانه‌هایش می‌گذرد، در کمترین فاصله، در دل خود، حس می‌کند. او از آفتابی همواره که بر فراز تمام تابلوها حضوری مستمر دارد، وضو می‌سازد و عظمت تمام تاریخش را، به نماز عشق، احرام می‌بندد. در شهرهای او، خانه‌ها نه از سیمان و ساروج، که از جنس بلورند و شناور در توهمی دلپره‌آمیز از رنگ، شهری که ساکنانش اگر چه ناپیدایند اما می‌شود تمام شوکت غرور آفرین تخت جمشید را در پستو خانهٔ دلهاشان دید.

در شهرهایی که او معمار آن است، حضور جدی و پررنگ گلها، حسرت خاطرات دلنشین گذشته را از دل می‌زداید و آنچه می‌ماند، ذهنی است سرشار از گنوازه‌ها و خاطرهٔ دستی که گل افشاند.



است.

دژودی در تمام تابلوهایش همچون منظره‌ای در دوردست حضور دارد، چرا که خود ساکن یکی از همین خانه‌هاست، خانه‌هایی که به ظاهر در سکوت ایستاده‌اند، اما درونی ملتهب دارند، پرخروش و پرغوغا؛ و او می‌خواهد با گرمای دلش، همهٔ قندیلهای یأس را که شهر و سرزمینش را فرو خورده‌اند، بسوزاند و خاکستر کند. از این رو با رنگ در می‌آمیزد و تا انتهای حضوری صمیمی در پس کوچه‌های بوم، با آن همسفر می‌شود و در لحظهٔ آفرینش، رنگهایش نت می‌شوند، آهنگین می‌شوند و بر بوم جریان می‌یابند تا موسیقی بکریز و دلنشین بقای خاک را در گوش بیننده، زمزمه کنند.

نهایت اینکه نقاشیهای او نه تنها ایستا نیست، که می‌شود حرکت را در آن لمس کرد و بیشتر، تکاپوی اندیشه را، که مثل نهالی در خاک بکر تابلوها کاشته می‌شود، می‌روید و به گل می‌نشیند و تمام پنج دریهای ذهن را از عطری سکرآور، سرشار می‌کند. ●



انعکاس ماه در ظرفی کبود و سفالین، سایهٔ گنجشکها بر روی زمین، گلدانی بی‌گل که در سایه، گل دارد، گوشماهیهایی که در دریا نیستند، دسته گلی وحشی، سپید و زیبا، به دور از دیگر گلها، برگی دور افتاده از جنگل، زنی به صلابت کوه با رد پای زمان

بر چهره‌اش، ماه، پرنده و انار، جلوه یافته در آینهٔ ذهنیات نقاش، گوشه‌هایی از تابلوهایی اخیر نفیسه شهدادی را تشکیل می‌دهند.

شهدادی تصویرگری است که این بار، آبرنگ را برای بیان احساسش انتخاب کرده و کارهایش را تحت تأثیر گرافیک (چه از نظر انتخاب موضوع و چه به لحاظ تکنیک) ارائه کرده است. و البته با تکنیکی نه چندان یکدست؛ چرا که گاه قسمتی از تابلو را (که همان واقعیت باشد) با ساخت و سازی دقیق و ظریف، از قسمتی دیگر (یعنی خیال و ذهنیاتش) با تکنیکی بسیار ساده و راحت، جدا کرده است.

این بار، کارهای شهدادی رنگمایه‌های دیگری دارند، کاملاً متفاوت با آثار سابق وی. در این آثار، تنوع رنگ به چشم نمی‌خورد و مجموعه رنگهایی که در برخی از تابلوها حاکمند عبارتند از: خاکستریها، آکرها و آبهای عمیق و تیره و دیگر، همه سپیدی گسترده و وسیعی است که تابلوها را فرا گرفته است؛ و اینجا و آنجا، ماه است که جلوه می‌کند: در کاسه‌ای سفالین و یا در آینهٔ ذهنیات نقاش. گاه لکه‌ای قرمز، که نمایانگر انار یا یک ماهی است، در فضای سپید، صدایی شدید ایجاد کرده و به این می‌ماند که در آهنگی ملایم، نئی خاص، عمداً با تأکید بیشتری نواخته شود و گاهی نیز پرداختن به جزئیات و ساخت و سازهای بیش از حد دقیق و ظریف، به یاد آورندهٔ نتهای «زینت» در یک قطعهٔ موسیقی هستند. نتهایی که با توجه به سلیقه و خواست آهنگساز نوشته و اجرا می‌شوند. درست همانطور که در تابلوهایی این نقاش، طبق خواست و سلیقهٔ وی به وجود آمده‌اند و بیننده، ضرورت چندانی برای وجود آنها احساس نمی‌کند.

در آثار شهدادی مسائلی که معمولاً در نقاشی رعایت می‌شوند از جمله: تضاد بین سطوح تاریک و روشن، تضاد بین رنگهای مکمل، تضاد رنگهای سرد و گرم، تضاد کیفیت، تضاد همپایه، تضاد ته رنگ؛ همچنین چگونگی که پرسوین و مسائل مربوط به آن، چه از نظر فرم و خط چه به لحاظ رنگ، در نظر گرفته نشده‌اند بلکه نقاش همانطور که اشاره شد، آثاری گرافیک گونه خلق کرده است که در نتیجه مسائل ذکر شده را در آن جایی نیست و الزامی برای رعایت آنها وجود ندارد و یا حداقل به نظر نقاش وجود نداشته است. ●

نگاهی به

آثار نقاشی

«نفیسه شهدادی»

- نگارخانه سپهری

- ۱۶ تا ۱۷ اردیبهشت ۷۲

● سیده خانبلوکی

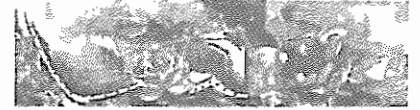
«نفیسه شهدادی»، نقاشی که در آثار اخیرش، خیال را با واقعیت پیوند داده و بسنده، آینهٔ خیال او را همراه با واقعیات پیرامونش مشاهده می‌کند. او دارای حسی قویست و مضامین انتخابی وی در صورت تعمیم یافتن، مفاهیمی عمیقتر می‌یابند.



نگاهی به تابلوهای پاستل «فریبا رهایی»

- نگارخانه افزند

- ۲۵ اردیبهشت تا ۵ خرداد ۷۲



نارزین نظام شهیدی

در سیدهای خالی
باد می چرخد
به چیدن باد رفته بودی خاتون؟



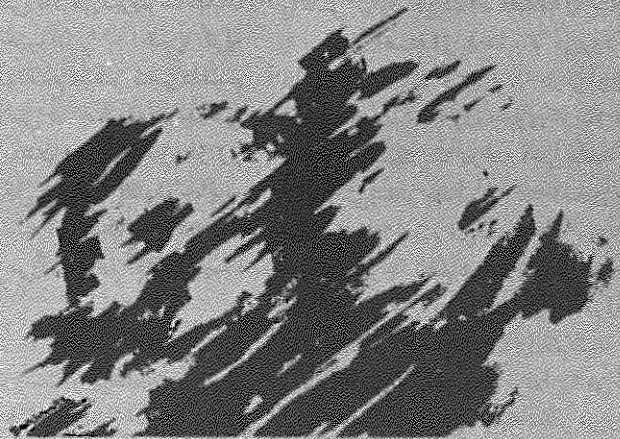
سببها تبخیر می شود
انار سه شنبه تا می شکند،
مهی غلیظ پوشانده است سالهای تنت را
کدام باغ
نار بنانش
نه سنگ، که باد برآورد

آنجا نگاه کن!
مرگ دامنش را
از باغهای تو پُر می کند
و پیشکش نیمه سبزی است
که شود دهان زده است.

به چیدن مرگ رفته بودی خاتون؟

در غروبی باران خورده و بهاری به دیدار ۳۵ تابلوی پاستل «فریبا رهایی» می رویم که از ۲۵ اردیبهشت تا ۵ خرداد، بهیمان نگارخانه افزند است. هنرمندی که اگر چه قاطعیت یک معلم را دارد و به شیوه‌ای آکادمیک خلق اثر می‌کند اما تابلوهایش به هیچ وجه اخمو و بداخلاق نیست و در «طبیعت بیجان» و از طریق اشیا، رابطه‌ای را می‌جوید که ادراک حسی او را با سیماب دل تماشاگر یکی کند. او در کار هنر، نه به فلسفه معتقد است و نه به ادبیات، اما برای زندگی شعرهای رنگین می‌گوید و برای رسیدن به تفکر، به جای خیابانهای اسفالت فلسفه‌های گونه‌گون، از کوچه باغهای خاکی و پر نجابت احساس می‌گذرد و تکه‌های حیات را مشت مشت از گوشه و کنار جمع می‌کند و از کنار هم چیدن آنها، کلاژ «زندگی» می‌سازد.

در تابلوهای رهایی، همه حرفها را باید از زبان که‌پوزسیون شنید، آخرین کلام در غلبه فرم بر محتوا، یعنی همان چیزی که براک در دهه نخستین قرن بیستم انجام داد: حذف جنبه‌های توصیفی از تابلو و آفرینش آثاری که در آنها، فقط فرم و رنگ و که‌پوزسیون مدنظر باشد. با این همه و علی‌رغم شباهتهای ساگزیر میان آثار این هنرمند با تابلویی نظیر «نقش اشیا»ی براک، این سؤال از رهایی و دیگر نقاشانی که طبیعت بیجان کار می‌کنند باقی است که چرا در میان نقاشان ما، این نوع آفرینش همواره به گل و گلدان و ظرفی با میوه‌های رنگین منتهی می‌شود، در حالیکه «کنش» وان‌گوگ، رنج و حرکت را توأمان نشان می‌دهد و با در «بالکن» پیکاسو، تماشاگر می‌تواند به راحتی تا نهایت آبی تابلو پرواز کند، چنانکه در «سهاستگی» اوزانفان، بیننده با موسیقی دل‌انگیزی روبرو می‌شود که اگر چه نوعی معماری کاملاً هندسی دارد، اما طنین آن روح را می‌نوازد و عطر آگین می‌کند.



طبق تخمین متخصصین، ۶۵ درصد ارتباطات ما غیرگفتاری است و تنها ۳۵ درصد آنها از طریق گفتار انجام می‌گیرد. اکثر ارتباطات غیرگفتاری ما ناخودآگاه برقرار می‌شود و برخی از آنها هم ناخواسته انجام می‌گیرد؛ با این حال، غالباً از هر دو سو درک می‌شود. ارتباطات غیرگفتاری که گاهی به آن «زبان حرکات» نیز گفته می‌شود، اصطلاحی است که به طور وسیعی شامل نه تنها ادا و رفتار، بلکه حالات چهره، طرز ایستادن یا نشستن، حرکات بدن، لحن و بالا و پایین رفتن صدا، میزان حرف زدن، رفتارهای از سر عادت،

کاناپه دراز بکشد، کتابی بخواند و استراحت کند، او فرسوده است و برای استراحت و آرامش لحظه‌شماری می‌کند. روی کاناپه دراز می‌کشد، بالشی زیر پا می‌گذارد و فنجان قهوه را به دهان نزدیک می‌کند که ناگهان از طبقه بالا موسیقی گوشخراشی با صدای بلند و ناهنجار به گوشش می‌رسد. ابرو در هم می‌کشد، زیر لب غرغر می‌کند، بیشتر در کاناپه فرو می‌رود و سعی می‌کند این موسیقی مزاحم را ناشنیده بگیرد. پس از چند دقیقه اطمینان حاصل می‌کند که استراحت و آرامش امکانپذیر نخواهد بود. به این نتیجه می‌رسد که تا خودش از همسایه طبقه بالا

راحتی خواسته‌ها و احساسش را منتقل می‌کند. اما نمی‌توان صرفاً با ملاحظه کلمات او روی کاغذ، رفتارش را بررسی کرد. جنبه‌های غیرگفتاری ارتباطات - مانند نحوه صحبت کردن، ایستادن و حرکت کردن - در چگونگی انتقال پیام، نقش عمده‌ای ایفا می‌کند. حتی اگر گفته‌ای صریح و مناسب به نظر برسد، در صورت نامتجانس بودن رفتارهای غیرگفتاری، تاثیر آن بی‌رنگ یا مبالغه‌آمیز خواهد شد.

بیاید پیامهای غیرکلامی را در اظهارات برندا از نظر بگذرانیم:

زن قاطع، در رفتار در گفتار



لین. ز. بلوم • ژوان پرلین • کارن کوبورن • ترجمه زهره زاهدی

خنده‌های بجا و بیجا، و بسیاری موارد دیگر می‌شود.

در سنین کودکی یاد می‌گیریم شادیمان را با لبخند و ناراحتیمان را با اخم یا گریه نشان دهیم. در مواقع دیگر نمی‌دانیم رفتارهای غیرکلامی ما چگونه ارتباطی برقرار می‌کند زیرا دیدن و شنیدن خود از رو به رو بسیار مشکل است. اکنون بیایید حداقل به آن دسته از رفتارها که بر قاطعیتان تاثیر می‌گذارد، آگاهی پیدا کنیم. ■

ساعت ده شب است و برندا، دانشجوی معماری، خسته و کسل می‌خواهد روی

نخواهد، ممکن نیست صدای موسیقی را کم کنند. با بی‌میلی خود را از جای گرم و راحتش بیرون می‌کشد، کفشها را پا می‌کند، با قدمهای آهسته از پله‌ها بالا می‌رود و زنگ آپارتمان طبقه بالا را به صدا درمی‌آورد. زن همسایه در را به روی او باز می‌کند. صدای موسیقی تا درجه آخر بلند است. لبخند می‌زند و پیداست که حسابی سرحال است. برندا سلام می‌کند و می‌گوید: «شاید خودتان متوجه نباشید اما صدای موسیقی تا آپارتمان من می‌رسد. صدا واقعاً مزاحم من است. مایلم که صدای آن را کم کنید.» هنگامی که گفته‌های برندا را می‌خوانیم کاملاً قاطعانه و مؤثر به نظر می‌رسد به

● ارتباط غیرکلامی بدون قاطعیت: هنگامی که همسایه در را باز کرد برندا را دید که با شانه‌های آویخته و سرافکنده این پا و آن پا می‌شود. اصلاً به او نگاه نمی‌کند و صدایش آهسته و مردد است و بین کلمات مکثهای طولانی می‌کند. دستها را به هم قفل کرده و به نظر مضطرب و شرمنده می‌آید. می‌گوید: «شاید... خودتان... متوجه نباشید اما صدای موسیقی... تا آپارتمان من می‌رسد.» آهسته و بسیار مردد صحبت می‌کند ولی هر چه پیشتر می‌رود به سرعت حرف زدندش اضافه می‌شود، گویی آرام آرام بر خود مسلط می‌شود.

